

تفکر قرآنی

جلسه اول

قرآن و تجلی خدا در کلام

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای نجات‌بخش: با توجه به ماه مبارک رمضان به عنوان ماه نزول قرآن و این‌که همه ما به عنوان یک مسلمان در عمری که سپری کرده‌ایم مسئله اصلی ما ارتباط با قرآن بوده؛ خوب است تجدید عهدی با قرآن داشته باشیم و دوباره خود را به قرآن عرضه کنیم و خود را بیابیم و بتوانیم به واسطه این یافتن، بودنی را در زندگی احساس کنیم و از آن پوچی‌هایی که در زندگی دچارش می‌شویم بیرون بیاوریم. بیاییم. وقتی که ماه رمضان می‌شود همیشه مسئله‌ای در ارتباط با قرآن وجود دارد و آن این است که معمولاً می‌خواهیم به شکل مناسبی با قرآن ارتباط برقرار کنیم ولی عموماً در این رابطه فاصله‌ای را با قرآن احساس می‌کنیم، گویا آن ارتباطی را که باید پیدا کنیم پیدا نمی‌کنیم. دریای قرآن، دریایی بی‌پایان و بی‌انتهاست اما نکته اصلی این است که احساس می‌کنیم هنوز دور هستیم و وارد ساحت قرآن به آن معنا نمی‌شویم، یا اگر هم وارد شویم و ارتباط برقرار کنیم نمی‌توانیم ادامه دهیم گویا مشهورات یا آن نوع فکرهای رایجی که داریم غلبه می‌کند و اجازه نمی‌دهد ما در محضر قرآن تفکر را ادامه دهیم. بنظر می‌رسد اگر بتوانیم موضوع را مقداری کندوکاو و بررسی کنیم، درک خواهیم کرد که حقیقتاً وقتی با قرآن روبه‌رو می‌شویم با چه کتابی روبه‌رو هستیم و خود را باید برای چه چیزی آماده کنیم و چه انتظاری از قرآن داشته باشیم. اگر بتوانیم مقداری این مباحث را دنبال کنیم شاید نحوه ارتباط ما با قرآن بهتر شود و در این رابطه از همه مهم‌تر مسأله زبان قرآن و تفکر قرآنی از غامض‌ترین مسائلی است که ما امروز با آن روبه‌رو هستیم.

بسم الرحمن الرحيم

استاد طاهرزاده: به ذهنم رسید ابتدا دعای پیامبر خدا «صلوات الله علیه و آله» را که در هنگام ورود به قرآن دارند نگاه کنیم، آن دعا نکاتی را مقابل ما می‌گذارد که در جای خود رامگشا می‌باشد. عرضه می‌دارند: «اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي بِتَرْكِ مَعَاصِيكَ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي» خدایا! در رابطه با قرآن می‌خواهم کاری کنم که بقیام، بقای بی‌معصیت باشد، معصیتی که عصیان در مقابل حقیقت است، «وَأَرْحَمْنِي مَنْ تَكَلَّفَ مَا لَا يَغْنِيَنِي» بر من رحم کن تا چیزی که بر من سنگینی می‌کند و معنایی ندارد، به سراغم نیاید «وَأَرْزُقْنِي حُسْنَ الْمَنْظَرِ فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي» درخواست حضرت هنگام ورود به قرآن این است که بهترین نگاهی که منجر به رضایت تو از من می‌شود را نسبت به قرآن به صحنه بیاورم. پس می‌شود رجوع به قرآن کرد بر اساس این‌که زیباترین نحوه دیدن را طلب کنیم، «وَأَلْزَمْ قَلْبِي حِفْظَ كِتَابِكَ كَمَا عَلَّمْتَنِي» و همین‌طور که کتاب خود را به من تعلیم دادی، قلبم را به حفظ کتاب خود ملزم کن. این حفظ کردن، از برکردن نیست، بلکه نظر به هویتی است که سراغم آمده، و بتوانم خودم را در آن قرار دهم. «وَأَرْزُقْنِي أَنْ أَتْلُوهُ عَلَى النَّحْوِ الَّذِي يُرْضِيكَ عَنِّي» و رزق من این باشد تا آن‌گونه که تو راضی می‌شوی آن کتاب را بخوانم. «اللَّهُمَّ تَوَرَّ بِكِتَابِكَ بَصَرِي وَ اشْرَحْ بِهِ صَدْرِي وَ أَطْلِقْ بِهِ لِسَانِي وَ اسْتَعْمِلْ بِهِ بَدَنِي وَ قَوِّنِي بِهِ عَلَى ذَلِكَ وَ أَعِنِّي عَلَيْهِ إِنَّهُ لَا يُعِينُ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْتَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.» بار خدایا! با قرآنت دیده مرا روشن کن و بدان سینه مرا بگشا

و دلم را شاد کن و زبانم را باز کن و تنم را بدان به کار بند و مرا بدان نیرو بخش بر این موضوع و بدان یاری کن، زیرا یآوری در آن جز تو نیست، نیست شایسته پرستشی جز تو». به نظر می‌رسد این نکته مهمی است که پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» در منظر خودشان می‌دانند در رجوع به قرآن چه چیزهایی می‌خواهند، ابتدا بابتی را عرض می‌کنم و در ادامه به متن یادداشت‌ها می‌پردازم. مسئله ما این است که از قرآن چه می‌فهمیم و قرآن نزد ما چه جایگاهی دارد؟ همان‌طور که آقای نجات‌بخش فرمودند؛ در هنگام ورود به قرآن اگر حساس شویم، می‌یابیم که قرآن با ما خیلی حرف دارد. اما آیا واقعاً می‌توان به راحتی وارد قرآن شد؟ آیا قرآن راهی است که مقابل ما گشوده شده است یا علم است و یا مجموعه اطلاعاتی است که به ما داده می‌شود؟ خوب است به این موضوع فکر کنیم که از طرف حضرت حق راهی به سوی ما گشوده شده است و به ما تذکر داده می‌شود و جهت شرح صدر افقی جلوی ما گشوده می‌گردد. دیدن میز شرح صدر نمی‌خواهد؛ میز، میز است، اما چه چیزی است که هر چه می‌رویم باز هم باید برویم؟ چرا نسبت به هم می‌توانیم شرح صدر داشته باشیم؟ وقتی این طور ببینیم که همه حرف آن نیست که نزد من است. انسانی که اهل شرح صدر است متوجه می‌شود که حقیقت بسیار بزرگ است و به راحتی در اختیار انسان قرار نمی‌گیرد، پس برای دیگر انسان‌ها هم باید فهم و اندیشه قائل

بحث این است که به کمک قرآن افقی مقابل ما جهت شرح صدر گشوده می‌شود تا در بی‌کرانه عالم، حقیقت را دنبال کنیم و از خودخواهی و تکبر و ... خلاص شویم و با حضور در جهان گشوده، رب العالمین را در مظاهر مختلف به تماشا بنشینیم. مانند آیه «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه/۱۷) که اشاره دارد به این‌که در نظر به آن شتر، رب العالمین را ببینیم. به راستی امیرالمؤمنین «علیه‌السلام» در قرآن چه دیده‌اند؟ با توجه به این جمله مشهور که می‌فرمایند: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ» حضرت علی «علیه‌السلام» خدا را در صحنه می‌بینند، گویا با هر چیزی مواجه شده‌اند، «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً» هیچ چیزی نبود، مگر این‌که گشودگی حضور خدا را در آن چیز تجربه کرده‌اند. با همین تعبیر عرض این است قرآن فرزندی مانند امیرالمؤمنین «علیه‌السلام» تربیت کرده است، حضرت علی «علیه‌السلام» در جهانی حاضر می‌شوند که این جهان، جهانی است که همین در و دیوارها هست، همین گل و طبیعت است، اما با همین جهان به حضوری از حضور رب العالمین دست پیدا می‌کنند.

قرآن، جهانی مقابل ما می‌گشاید که جهان کیفیت‌ها در کمیت‌ها می‌باشد. سه جهان داریم: یکی جهان کمیت‌ها، یعنی دنیای پوزیتیویسم که جهان کمیت‌ها و جهان انجماد است. و دیگر جهان مفاهیم صرف که در تفکر انتزاعی نسبت به جهان پیش می‌آید، مانند باور به خدا و باور به ملائکه الله و باور به اسماء الله، این‌ها همه مفاهیم هستند نسبت به آنچه در خارج از ذهن ما موجودند ولی قرآن جهان دیگری هم مقابل ما می‌گشاید و می‌فرماید: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ»، در واقع قرآن انسان را دعوت می‌کند به این‌که حضور ربوبیت خدا را با مشاهده همین طبیعت درک کند. یعنی قرآن صدای رب العالمین است، نه صدای خدای آن بالاها، خدای بالا بالاها که خدای محمد و آل محمد «صلوات‌الله‌علیهم‌وآجمعین» نیست، خدای قرآن، خدایی است که به صحنه آمده و ما را دعوت می‌کند تا در همین عالم، جهان گشوده‌ای را دریابیم که خدا در آن پیدا می‌باشد. همان خدایی که خرمشهر را آزاد کرد. ما در تشییع پیکر مقدس حاج قاسم سلیمانی خدای این تاریخ که حضرت امام آغاز کردند را تجربه کردیم. پس قرآن آمده است که خدای رب العالمین را به ما نشان دهد و بدان اشاره می‌کند، و جهانی را جلوی ما می‌گشاید که در آن جهان، کمیت‌ها صورت کیفیت‌ها می‌باشد. آیا جهان امیرالمؤمنین «علیه‌السلام» همین جهان نیست؟ مولای ما حاصل تربیت قرآن می‌باشند. یک بار دیگر به عبارت «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً» نظر کنید، منظور حضرت این نیست که در خلوت نشسته‌اند و به صورت انتزاعی فکر کرده‌اند بلکه معارف واقعی را این می‌دانند که در همه مظاهر، خدا مد نظر قرار می‌گیرد و لذا:

صدهزار انگشت ایماء گر برآید ز آستین درحقیقت جز جمال نیر یکتاش نیست
می‌فرماید همه مخلوقات، اشاره هستند به جمال حضرت رب العالمین.

البته ملاحظه دارید اگر نظر به قرآن حالت انتزاعی و مفهومی پیدا کرد انسان‌ها از صحنه ارتباط با عالم با نگاه توحیدی محروم می‌شوند، و در این صورت است که این قرآن نمی‌تواند بشری بسازد که روبه‌روی کفر بایستد. شما باید در این عالم حاضر شوید و روبه‌روی کفر بایستید، کاری که پیامبر و آل ایشان «صلوات‌الله‌علیهم‌وآجمعین» انجام دادند. در واقع ما از طریق قرآن نوعی در راه بودن را تجربه می‌کنیم، نه در گوشه خلوت نشستن و فکر کردن و در فکر خودمان سیر کردن.

به نظرم عرفا را بدون دلیل متهم می‌کنیم که در خلوت خودشان نشسته بودند و با خدای خودشان ارتباط برقرار می‌کردند. عارف واقعی اصل را بر این گذاشته که در هر صحنه‌ای از این عالم یک حقیقتی ماورای ظاهر صحنه‌ها وجود دارد، مثلاً به همه ما توصیه می‌شود در ماه رمضان صد مرتبه سوره دخان را بخوانیم تا در عالم خود حضور بیابیم و در محفل انس با خدا سوره دخان را تکرار کنیم تا حضور هر چه بیشتر در عالم خود را تثبیت کنیم. همچنین در ماه مبارک رمضان آمده است هزار مرتبه سوره قدر بخوانیم. آیا ما می‌توانیم وقتی می‌گوییم: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» در شب قدری که ملائکه الله نازل می‌شوند، حاضر شویم؟ در تشییع حاج قاسم متوجه حضور «ملائکه الله» می‌شویم. همان‌طور که پیامبر در تشییع یکی از یاران خود، پاهای‌شان را نیمه روی زمین می‌گذاشتند، از ایشان علت را پرسیدند. فرمودند به خاطر ازدحام ملائکه. این‌طور که معلوم است کثرت ملائکه مزاحم حضور همدیگر نمی‌شوند؛ می‌خواستند هیبت و حضور شدید ملائکه را برسانند و روحاً با توجهی آن صحنه دارند.

اتصال انسان‌ها با همدیگر و با خدایی که در قرآن حاضر است، به حکم «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» ممکن است. در این اخوت، افراد به هم کبر نمی‌ورزند و چنین نیست که اگر هر کدام چیزی بداند دیگری را تحقیر کند. وقتی با خدایی روبه‌رو می‌شوید که آن خدا «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است، هر کدام از شما نسبت به هم یک نحوه ظهور انوار الهی هستید و مصداق: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» می‌باشید.

ما در این زمانه و در این تاریخ در کجا هستیم و چه مسائلی داریم که به قرآن نیازمندیم؟ اگر مسائل ما مشخص نباشد قرآن کتابی می‌شود که می‌خوانیم تا به بهشت برویم. در حالی‌که قرآن تنها برای این نیامده است، قرآن آمده است تا ما را وارد عالم حقیقت کنند، همان عالمی که امیرالمؤمنین «علیه‌السلام» توانستند در آن زندگی کنند. عرض بنده این است که باید در تاریخی که شهید آوینی و شهید قاسم سلیمانی هستند، باشیم وگرنه هیچ کجا نیستیم. ممکن است بهشت هم برویم اما حس بودن متعالی در این تاریخ با رویکرد به سوی قرآنی است که باید به کمک آن، شهید آوینی و شهید قاسم سلیمانی شد، در غیر این صورت هیچ چیزی نیستیم. زمان ما، مانند زمان حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» است، به همان معنایی که حضرت روبه‌روی یزید قرار دارند؛ و امروز نیز به همان صورت تاریخ ورق خورده است. همیشه این‌طور نبوده است؛ ولی ما در این زمان همان جایی هستیم که باید شهید قاسم سلیمانی شویم و در غیر این صورت هیچ چیز نیستیم. رویکرد ما به قرآن اگر برای این‌چنین بودنی نباشد همان است که قرآن را برای مرده‌ها می‌خوانند تا هم مرده‌ها یک ثواب ببرند، هم آن کسی که بالای قبر نشسته و قرآن می‌خواند ثواب می‌برد. اما این نوع حضور، آن نوع بودنی نیست، که شما در این تاریخ نیاز دارید. امروز نسل ما از علمای دین انتظار بیشتری دارند، علمای ما در حال حاضر همان سخنان شیخ بهایی را می‌زنند، اما امروز ظرفیت جوان ما چنان افزایش یافته که اگر حرف‌هایی از جنس حضور در تاریخ انقلاب اسلامی برای‌شان زنید از دست می‌روند. جوان‌های ما چنین انتظاری از علما دارند، چون همه آن‌ها می‌خواهند قاسم سلیمانی شوند، و می‌توانند هم بشوند. آیا این ظرفیت را قرآن دارد که مقابل ما چنین تاریخی بگشاید تا اگر ما در این تاریخ وارد شویم به تعبیر حضرت آقا یقیناً آینده از آن ما شود؛ با این مقدمه، مروری مختصر بر آیه ۷ سوره مبارک آل عمران می‌کنیم؛ از خود قرآن می‌خواهیم خود را و صاحب خود را معرفی می‌کند. در این رابطه می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»

صاحب این قرآن کسی است که این کتاب را بر تو، ای پیامبر نازل کرده. در این‌جا قرآن خودش را معرفی می‌کند و می‌فرماید: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ» از آن قرآن آیاتی هست بس محکم که معنای آن‌ها مانند روز روشن می‌باشد. «وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» اما آیات دیگری هم هست که به راحتی نمی‌توانید تکلیفاتان را با آن‌ها یکسره کنید. مانند: «يَذَّكَّرُ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» که می‌فرماید: دست خدا بالای دست آن‌ها می‌باشد در حالی که خداوند دست ندارد. این‌جا است که باید آن را تأویل کرد. با توجه به این نکات می‌توان گفت قرآن در بعضی موارد اشاراتی دارد که به راحتی نمی‌توانید در ابتدا معنای آن‌ها را فهمید و تکلیف خود را نسبت به آن آیات روشن کرد، از آن جهت که قرآن مانند نور است. درست است که نور تکلیف شما را با این میز روشن می‌کند و شکل و مکان آن را مشخص می‌نماید، اما خود نور کجا است؟ آیات متشابه به نکاتی اشاره می‌کنند که نیاز به تفکر دارد و ابعاد مختلفی را در مقابل انسان قرار می‌دهد. به همین جهت می‌فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ

رَبِّعُ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» آن‌هایی که قلب‌شان به سوی حقیقت نیست، از آیات متشابه به قصد فتنه استفاده می‌کنند. قصدشان فتنه است و می‌خواهند آن آیات را به جایگاه دیگر ببرند، به بهانه تأویل، آیات را در جایی غیر از آن‌جایی که باید باشد می‌برند در حالی‌که «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاْسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» آری آن آیات جای تأویل دارند تا بنیان‌ها مدّ نظر آید، اما این خداوند و «وَمَا يَدْرِكُهُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» و آن‌هایی که کسانی هستند که قرآن را به مرتبه‌ای بالاتر از این جایی که نازل شده برمی‌گردانند. تأویل به معنای برگرداندن به اول است. خدا که صاحب قرآن است و راسخون در علم که در علم فرو رفته‌اند چنین توانایی دارند. این افرادند که «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» راسخون در علم کسانی‌اند که می‌گویند: ما همه آنچه از آیات بر می‌آید را پذیرفتیم و همه از طرف خداوند است. اگر کسی به این‌جا برسد که با تمام وجود قبول کند این قرآن با همه زوایایش از طرف خداوند نازل شده و بر این مبنا رابطه‌ای با قرآن برقرار کند، می‌تواند با قرآن رابطه تأویلی برقرار نماید، «وَمَا يَدْرِكُهُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» و آن‌هایی که صاحب خرد و «ألب»‌اند، متوجه بنیادها می‌باشند و باطن اصیل آیاتی که نازل شده است را می‌یابند. آیه مورد بحث یعنی آیه ۷ سورة آل عمران به ما می‌فرماید: بعضی از آیات قرآن طوری است که امکان دارد عده‌ای از آن سوء استفاده کنند، همان طور که عده‌ای که اهل خرد هستند می‌توانند به بنیادهای آن آیات دست بیابند. به این معنا که بعضی از الفاظ قرآن ظرفیت این را دارد که افقی را در مقابل راسخون در علم بگشاید که بیشتر از آنچه از ظاهر آیات بر می‌آید، به بطن و بنیان و آیات نظر کنند.

علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید: «راسخون» منظور صرف انسان‌های معصوم نیست، هر چند در روایت داریم که ائمه «علیهم‌السلام» راسخون در علم هستند. ولی ادامه آیه مذکور شخصیت‌هایی را مطرح می‌کند که روح عصمت ندارند ولی انسان‌های متعالی هستند، پس این آیه به ما حق می‌دهد در رویارویی با بعضی آیات که اشارات‌شان بر عبارات‌شان غلبه دارد، بنیادی بالاتر از آنچه در ظاهر است جستجو کنیم، به همان معنای تأویل آن آیات. با توجه به نکته فوق این سؤال پیش می‌آید؛ چرا قرآن باید آیات متشابه داشته باشد؟ در جواب باید گفت: ظرفیت کلام الهی بسی بلند می‌باشد آن هم با زوایای متعالی، بر عکس حرف‌های معمولی که بعضاً هیچ محتوایی ندارند مثل آن‌که گفته شود: نمد سبزواری از پشم است زیر ابروی مردمان چشم است این حرف‌ها که تأویل نمی‌خواهد، اما گاهی سخن‌هایی هست که ظرفیت‌شان بسیار بالاتر از سخن‌های معمولی است. هنر قرآن این است که کلمات متشابه دارد با ظرفیت‌های بلند و باید خود را پاس بداریم که از کلمات متشابه به آن بالاها برسیم نه این‌که آن آیات را با اغراض شخصی پائین بیاوریم. به همان معنایی که به گفته جناب مولوی قرآن ریسمان و حبل الله است تا ما را به جرمی ای عنود چون ترا سودای سربالا نبود.

قرآن ریسمانی است که از آسمان به سوی زمین نازل شده اما بعضی‌ها آن را وارونه‌اش کردند. بحث در آن است که جایگاه تأویل آیات به چه معناست و چرا این آیات ظرفیت بالارفتن به ما می‌دهد و چرا آن‌هایی که زیغ و انحراف قلبی دارند می‌توانند از آیات متشابه سوءاستفاده کنند؟ سخن بنده از این‌جا به بعد، پیشنهاد نگاه کردن به آیات است. فرض کنید پنجره‌ای مقابل ما قرار دارد که می‌تواند به ما امکان نگاه کردن بدهد تا ما نگاه کنیم. قرآن جهانی مقابل ما می‌گشاید تا ما در آن جهان حاضر شویم، در آن صورت زندگی معنای دیگری پیدا می‌کند.

آقای نجات‌بخش: مسئله‌ای که در روبه‌رو شدن با قرآن پیش می‌آید در همین آیات نیز اشاره شد، بحث قلب است. وقتی تفکر را به معنای رایجش لحاظ می‌کنیم در حالی‌که اکثر مواقع تفکر را در چارچوب‌های منطقی و مثلاً درست و غلط ارزیابی کنیم، در حالی که قرآن می‌گوید در روبه‌رو شدن با من(قرآن)، قضیه به قلب برمی‌گردد. شاید ما به لحاظ ساختار فهم منطقی، نتوانیم متوجه شویم آیا آن چیزی که از قرآن می‌فهمیم درست است یا غلط، مسئله یک مسئله بالاتری است، در این‌جا انسانی می‌تواند مخاطب قرآن شود و تفکر قرآنی داشته باشد که با قلبش بتواند رؤیت کند و پیش برود، البته نکته‌ای که وجود دارد این است که آیا این سلوک به معنای رایج است؟ به این معنا که باید اول کسی ریاضتی بکشد و اهل سلوک شود تا بتواند با قرآن روبه‌رو شود؟ گویا قصه قرآن این نوع نیست، به عبارت دیگر وقتی می‌گوید برای مردم آمده‌ام و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا» مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد، پس منظور از این قلب چیست؟ به چه

ساحتی می‌توانیم توجه کنیم؟ ساحتی که می‌توانیم در آن قرار بگیریم کدام ساحت است؟ در حقیقت سلوک به معنای خاص آن نیست، هرچند که ما را در مسیر و راهی قرار می‌دهد. من فقط تنها همین نکته به ذهنم رسید که شاید این بد نیست تا ما به این تفاوت تفکر ببیندیشیم، تفکر به معنای رایجش که حالا برای ما هم خیلی در منطق یعنی منطقی‌شدن گزاره‌ها نمود پیدا می‌کند، آن را با تفکر قرآنی متفاوت ببینیم، تا کسی که می‌خواهد وارد این ساحت شود باید بتواند با وجه متعالی‌تری از خودش با آن با قرآن روبه‌رو شود تا درکی از قرآن برایش پیش بیاید.

آقای متقی: مهم این است که متوجه باشیم ما با کدام وجه، مخاطب قرآن هستیم. اگر فرمودند: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ» به "قریب به این مضمون، از مرحوم امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» است که می‌فرمایند: این‌جا خطاب فقط خطاب به پیامبر است، یعنی کسی که مخاطب مستقیم قرآن است، پیامبر می‌باشند، بقیه مخاطب نیستند مگر به نوری که پیامبر «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» به قلب آن‌ها تابانده است. من حس می‌کنم حتی وقتی تلاوت قرآن می‌کنم مخاطب قرآن نیستم، حال گرفتار چه بلایی شده‌ام که خود را مخاطب قرآن نمی‌بینم نکته مهمی است. کدام وجه من گرفتار غفلت شده است. اگر توجه به قلب می‌کنند بنابر بیانات اخیر رهبر انقلاب که فرمودند: ما با بلای عمل نکردن به قرآن مواجه شده‌ایم. مشکل در عمل نکردن است مانند بیماری که نسخه طبیب را دریافت کرده اما به آن عمل نمی‌کند. این جمله که فرمودند قرآن کتاب زندگی است، در تخطب با قرآن، عمل به قرآن چقدر اهمیت پیدا می‌کند تا قلب را احیا کند؟ آقای بحرینیان: فرمود: قرآن آیات محکم و متشابه دارد، کسانی که «فِي قُلُوبِهِمْ رَيْغٌ» و «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» هستند به دنبال تأویل هستند بنابر تعبیر «وَاتَّبَعَاءَ تَأْوِيلِهِ» این افراد تمایل به تأویل دارند. ولی خدا بستر تأویل را برای خود و راسخان در علم فراهم کرده‌است، به نظر می‌رسد در رابطه با این‌که راسخان در علم چه کسانی هستند نیاز به تأمل بیشتر دارد. با توجه به فرموده علامه طباطبایی تأویل فقط برای خدا و «راسخان فی العلم» که صرف امامان معصوم باشند، میسر نیست، بلکه برای دیگران هم میسر است و با توجه به تشابهات، باید تأویل را جدی گرفت. آیا برای عموم مردم امکان دارد به سراغ تشابهات و تأویل بروند؟ و یا «راسخ فی العلم» فقط می‌تواند، ما باید بتوانیم به راسخ فی العلم بودن نزدیک شویم. استاد طاهرزاده: در مورد نکته آخر که فرمودید یک نکته عرض کنم. البته بحث خودتان را نگه دارید، ببینید خودش می‌فرماید: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» تا یک جایی باید خودشان بیابند که منظور همان رسیدن به مرتبه «يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا» است. در حقیقت باید نسبت‌شان را با قرآن تا این‌جا آورده باشند و بدانند برای این‌که قرآن با ما سخن بگوید و تذکر بدهد - تذکر به این معنا می‌باشد که توجه می‌دهد به چیزی که در ظاهر محسوس نیست - یک نوع خرد عمیق یا همان «أُولُوا الْأَلْبَابِ» بودن را می‌طلبد و هر کسی نمی‌تواند به این مقام برسد. به این نکته هم باید توجه کنیم که آن‌چه در ظاهر آیات است قصه کدام باطن می‌باشد. اگر کسی تا این‌جا آمد به او مژده نزدیکی به تأویل آیات می‌دهد. عده‌ای هستند که با قرآن روبه‌رو شدند و توانستند ببینند که قرآن سخن خداست، و بعد هم رسیدند به این‌که قرآن توان اشاره به چیزهای بالاتر از ظاهر دارد، اما شرطش این است که او «أُولُوا الْأَلْبَابِ» شده باشد. بنده می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که رویکرد اولیه خیلی مهم است؛ اگر پذیرفتیم که قرآن از طرف خداوند است و بنیادی متعالی پشت این ظاهر خوابیده است، همین منجر می‌شود تا ما با آن حقیقت ارتباط پیدا کنیم. این مژده‌ای است به این‌که یک عده می‌توانند به بواطن آیات پی ببرند.

آیاتی	که	میدان	دید	است
آقای متقی:	آیا	این	رویکرد	بنیان معرفتی دارد؟
استاد طاهرزاده: به نظر می‌آید آن رویکرد حساسیت خاصی باشد، یعنی بعد از معرفت به مبناهای اولیه، بعضی‌ها تا این‌جاها حساس نیستند، می‌خواهند بدانند و بروند عمل کنند. در روایت آمده است شخصی پس از شنیدن سخنان پیامبر «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» از جایش بلند شد و رفت تا عمل کند. اصحاب گفتند چرا زود رفت؟ پیامبر «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» فرمودند: این شخص همین مقدار برایش کافی بود، می‌خواست برود عمل کند. این را نمی‌گوییم «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»، راسخون فی العلم کسانی‌اند که در جستجوی افق و ساحتی ماورای آنچه ظاهر است می‌باشند و قدرت تأویل به آن‌ها داده شده است. می‌فرماید عطای تأویل را بهشون می‌دهیم و خصوصیت‌شان هم همین است که اولاً: متوجه هستند که آن آیات از طرف				

خدا آمده است. ثانیاً: قرآن قدرت ذکر و تذکر به صاحبان لب، یعنی به آن عمق گرایان دارد. باز هم حرف تمام نیست و این اول بحث که تأویل یعنی چه؟

هنر تأویل آیات آن است که انسان متوجه شود آن آیات یک میدان دید است؛ و نظر به تأویل آن آیات که ظرفیت تأویل دارند، ما را مانند یک پنجره وارد یک میدان دید گسترده‌ای می‌کنند، لذا نیاز به شرح صدر هست تا در یک وسعت بیکران وارد شویم. چنان‌که امام صادق «علیه‌السلام» در رابطه با شخصیت ابوذر می‌فرماید: «اکثرُ عبادتِ ابوذر التفكير و الاعتبار» (آدرس) بیشترین عبادت ابوذر تفکر و عبرت‌گرفتن بوده است. تفکری که به معنای حاضر شدن در بیکرانه حقیقت و استقرار در عمل قلبی است. عمل قلبی، همه عمل است. در اینجا حدیث «النَّيَّةُ كُلُّهَا عَمَلٌ» معنا پیدا می‌کند. در این راستا نیت به چه معناست؟ یعنی شما خود را در مرتبه‌ای متعالی‌تر از آن‌چه که دنیای مادی شما را به آن دعوت می‌کند، حاضر کنید. این است معنای نیت که حضرت صادق «علیه‌السلام» می‌فرماید: که همه نیت، عمل است. یعنی شما در جای دیگری، غیر از ظاهر موضوعات خود را حاضر می‌کنید.

بنابر آنچه گفته شد دو نکته مد نظر می‌آید که عمل قلبی یعنی چه؟ و تأویل به چه معنا می‌باشد؟ به نظر می‌آید اگر در این زمانه که بشر به دنبال اشارات متعالی است، نتوانیم با قرآنی که ما را به تأویل می‌برد آشنا شویم، زمین‌گیر می‌شویم. الفاظ ظاهری قرآن برای حیات گسترده‌ای که بشر امروز نیاز دارد کافی نیست. زیرا بشر امروز جهانی فکر می‌کند و اگر با نور جهانی قرآن، در جهان حاضر نشویم، دیگر متعلق به این جهان نیستیم، بلکه در دهکده‌ای که سیصد سال پیش بوده زندگی می‌کنیم از آن جهت که همه جهان ما، همان دهکده بود. اما در حال حاضر کل جهان هم برای ما تنگ است.

امیر المؤمنین «علیه‌السلام» که تمام عالم را با نور خدا می‌بینند و فراخوانی جهان آن حضرت، هیچ‌وقت جهان پوزیتیویست‌ها و دنیای مادی نیست، شخصیتی هستند که قرآن را ماورای ظاهر آن می‌یافتند. بشر جدید با روحیه آخر الزمانی‌اش در نسبت به جهان ماده در غصیان است و باید راه بالاتری را مقابل‌اش بگذاریم. ما دائماً با قلبی که محدود به افکار حصولی و مفهومی است رابطه داریم در حالی‌که قرآن می‌خواهد ما را با قلبی که به صورت فکری نیست، زنده کند. فرمود: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قُلُوبِكُمْ» (شعراء/ ۱۹۴) به پیغمبرش می‌فرماید روح‌الامین قرآن را بر قلب تو نازل کرده است. پس معلوم است بین جان و قلب پیامبر با قرآن نسبتی برقرار شده «لَتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ» تا در زمره بیم‌دهندگان باشی. لذا می‌تواند به بشریت بگوید:

به کجا چنین شتابان گون از نسیم پرسید

با توجه به نکات فوق ما زمانی می‌توانیم به بشر بگوییم دارد به انحراف می‌رود که افقی مقابل‌اش گشوده باشیم. در این رابطه نظر عزیزان به نکات و اصول زیر جلب می‌شود:

شرط حضور در تأویل آیات متشابه

- مشکل آن‌هایی که در قلب‌هایشان «زَیغ» است آن می‌باشد که کلام خدا را با کلام مردم عادی مقایسه می‌کنند و در توجه به ابعاد متعالی کلام خدا هیچ‌گونه تلاشی ندارند، بلکه سعی دارند برای آیات متشابه انگیزه‌های من در آوردی مطرح کنند، به این معنا که منظور آن آیات، آن مطلبی است که آن‌ها می‌گویند، در حالی‌که برای درک میناهای متعالی آن آیات باید در آیات رسوخ داشت، نه آن‌که با سطحی‌نگری با آن‌ها برخورد کرد.

در حقیقت این اصل قضیه است که باید نسبت به آیات متشابه روحیه رسوخ داشت تا متوجه ظرفیت آن آیات شد و در همین رابطه علامه طباطبایی می‌فرماید: می‌توانند تمام قرآن را در یک سوره پیدا کنند. همچنین که مولایمان حضرت امیرالمؤمنین «علیه‌السلام» می‌فرماید: «تمام قرآن در سوره حمد است و سوره حمد در بسم الله الرحمن الرحیم است، و بسم الله الرحمن الرحیم در نقطه‌اش است و «انا نقطه تحت با بسم الله». (مستنبط، سید احمد، القطرة، ج ۱، ص ۱۷۷). آیا جز آن است که مولایمان در این حدیث مقابل ما راهی را گشوده‌اند؟ و یا علامه طباطبایی، مردی که بسیار اهل کتمان می‌باشند می‌فرمایند، همه قرآن را می‌توانند در یک سوره پیدا کنند. حیثیت امری که از عالم ملکوت نازل شود چنین است، چون عالم ملکوت عالم کثرت نیست، بلکه عالم وحدت است مانند نفس ناطقه که ملکوت تن شما می‌باشد و اگر حرکات دست و پای انسان را براساس نفس او ببینید، همه را به «نفس» که همان خود اوست ربط می‌دهید؛ که کثیر نیست بلکه ظهوراتش کثیر

است، کثرت‌هایی است که در وحدت حاضر است. از این زاویه، قرآن از ملکوت و بالاتر از ملکوت آمده است. اگر نسبت به رابطه خود با قرآن حساس شویم که این الفاظ از ملکوت آمده‌است، پس هر آیه‌ای را که مورد توجه قرار دهیم سایر آیات را هم در بر می‌گیرد. هم چنین وقتی قرآن مانند من انسان نازل شده است، همان‌طور که شما وقتی الفاظ من را می‌شنوید با روح من ارتباط برقرار می‌کنید، حرکات و سکنت من را هم که ببینید با روح من ارتباط برقرار می‌کنید، در رابطه با آیات قرآن هم چنین است.

قرآن و حضور در محضر خدا

- آن «الله» که جامع کمالات است، در قرآن با ما سخن می‌گوید و در سخنان خود، خود را به ما نشان می‌دهد. اگر او را بشناسیم می‌توانیم به سخن او گوش فرا دهیم. قرآن، کلام خدایی است که به سخن آمده و برای ما در کتابش آشکار می‌گردد. باید بتوانیم از طریق قرآن در محضر خدایی قرار بگیریم که با ما سخن می‌گوید. در همین رابطه امام صادق «علیه‌السلام» می‌فرماید: «لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لا یبصرون» (بحار الانوار، ۸۹، ۱۰۷)؛ خداوند بر خلق خویش در کلام خودش تجلی کرده است، ولی آنان خدا را نمی‌بینند.»

اگر خدا را درست بشناسیم، می‌توانیم به سخن او گوش فرا دهیم. این عجیب است که ما باید خدا را پیدا کنیم. در آیه ۷ سوره آل عمران که می‌فرماید: «کُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا» منظور از «ربنا» همان خدایی است که به عنوان پروردگار ما از طریق قرآن به سوی ما آمده، اگر او را به این معنا بشناسیم، می‌توانیم به سخن او گوش فرا دهیم. قرآن کلام خدایی است که به سخن آمده و برای ما در کتابش آشکار می‌گردد، باید بتوانیم از طریق قرآن در محضر خدایی قرار بگیریم که با ما سخن می‌گوید. امام صادق «علیه‌السلام» که می‌فرماید «لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لا یبصرون» چند مطلب را به ما متذکر می‌شوند. مطلب اول این‌که خدا در کلام خودش تجلی کرده. نیامده برای ما قصه بگوید یا حرف بزند. مطلب دوم این‌که کلام نه به معنی الفاظ و معانی، بلکه به معنای تجلی است. به عبارت دیگر وقتی شما با قرآن رابطه برقرار کنید، قرآن که کلام خداست خود خدا را به صحنه آورده است. در علم کلام گفته می‌شود: ذات از صفات جدا نیست. یکی از صفات خدا کلام خداوند است که از ذات او جدا نیست، پس هنگامی که کلام خدا به صحنه بیاید خود خدا در صحنه است، مانند سایر صفات الهی، هر جا که جلوه‌ای از خدا هست، خدا به همان جلوه‌اش در صحنه است، مانند صفت رحیم، که خدا به جلوه رحیم در صحنه است. در صحنه است.

حضرت امام صادق «علیه‌السلام» می‌فرماید: با قرآن رابطه برقرار کنید تا قرآن بر شما تجلی کند. اگر قرآن بر شما تجلی کرد قرآن بستری می‌شود که به خود خدا منتقل می‌شوید. همان‌طور که آن حضرت می‌فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحَزَنِ فَقَرَأَ بِالْحَزَنِ» (کافی، ج ۲، ص ۴۴۹) قرآن با حزن نازل شده پس آن را با حزن بخوانید. با توجه به همین امر توصیه کرده‌اند: اولاً: قرآن را حزن بخوانید. ثانیاً: منتظر بمانید تا وقتی که شما قرآن خواندید قرآن شروع به گفتن کند. از بعضی بزرگان دین داریم که فرموده باشند هر وقت می‌خواهم خدا با من حرف بزند قرآن می‌خوانم و زمانی که می‌خواهم با خدا حرف بزنم نماز می‌خوانم.

سؤال این است که آیا ما می‌توانیم از راه قرآن با خدا حرف بزنیم؟ به طور مثال در آیه «وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (جاثیه/ ۴) در آفرینش شما و در خلقت گونه‌های جانوری که خدا در زمین پراکنده است هم نشانه‌هایی از یکتایی خدا برای گروهی است که یقین پیدا می‌کنند. «آیت» به معنی نشانه و خود را نمایاندن است. یعنی خدا از این آینه‌ها خود را می‌نماید، اگر آینه را آیت بگیریم، در آینه عالم، خدا خود را می‌نماید. «وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ» فرمود: در خلق شما و خلق همه جنبندگان نشانه‌هایی از حضور او هست برای اهل یقین، همه مخلوقات را آینه کردم تا من را ببینند. می‌خواهی حضور او را در عالم خلقت ببینی، می‌خواهی در کتابش ببینی، او با ما حرف می‌زند. می‌فرماید: در کلام با تو گفتگو می‌کنم. پس من را می‌بینی، همچنین عالم بیرون هم به او اشاره می‌کند. آنجا نیز تو باید خدا را ببینی. مانند زمانی که قرآن را در مقابل خود می‌کشاییم و در آن تدبّر آن را تجزیه و تحلیل می‌کنیم تا ببینیم خدا در کلامش با ما گفتگو می‌کند و به ما چه می‌گوید؟ ملاحظه کرده‌اید، زمانی که بنده عرض می‌کنم این سبد گل را ببینید و یا زمانی که شما عرض می‌کنم به حرف‌های بنده گوش دهید، هر دو موضوع می‌تواند آینه‌هایی باشند مقابل مخاطب.

قرآن و هماهنگی تکوین و تشریع

- قرآن اسرار حضور خداوند در عالم را در نظام تکوین برای ما باز می‌کند، و از جهت دیگر حضور خدا در کلام او به میان آمده است و با توجه به این‌که هرکس در کلامش حاضر می‌شود، خداوند نیز در قرآن ظاهر شده است، آن هم در عین هم‌زمانی با انسان‌ها برای آن‌که قدرت درست دیدن را به انسان‌ها عطا کند. در همین رابطه خداوند می‌فرماید: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (انبیاء/ ۱۰) حقیقاً کتابی را برای شما نازل کردیم که در آن به فکر و یاد شما بودیم، آیا در هر کس در کلامش حاضر است، خداوند در قرآن ظاهر شده است؟

خداوند می‌فرماید من در همه‌جا هستم و با تو گفتگو می‌کنم، با توجه به این امر چه حالی به اولیای الهی یعنی ائمه «علیهم‌السلام» در رابطه با قرآن دست می‌داد! قرآنی که اسرار حضور خداوند در عالم را برای ما باز می‌کند. از آن جهت که قرآن با نظام تکوین عالم هماهنگ است. قرآن به عنوان تشریع در مقابل تکوین، می‌خواهد راز عالم تکوین را با ما در میان بگذارد، از یک جهت حضور خدا در عالم و از جهت دیگر حضور خدا در کلام او به میان آمده‌است و با توجه به این که هر کس در کلامش حاضر است، خداوند در قرآن ظاهر شده است. گاهی در نظر به آیات قرآن برای فهم معنای آیات، محدود می‌شویم به این‌که مبتدا کدام است و خبرش چیست؟ مگر اکنون که بنده صحبت می‌کنم، شما دنبال مبتدا و خبر سخنان بنده هستید تا متوجه شوید بنده چه می‌گویم؟ این‌که این الفاظ درست ادا شده مشخص است که عربی سلیس و بلیغ است. اما از جهت دیگر متذکر حضور خدا در کلامش است. یعنی خدا به میان آمده است و با توجه به این‌که هرکس در کلامش حاضر می‌شود، خداوند در قرآن ظاهر شده است، آن هم در عین هم‌زمانی با انسان‌ها، برای این‌که قدرت درست دیدن را به انسان‌ها عطا کند. در آیه زیبای «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (انبیاء/ ۱۰) تفکر کنید که بسیار حیرت‌انگیز است. این آیه متذکر انسان می‌شود که کتابی را به سوی شما نازل کردیم که در آن به یاد شما بودیم «فِيهِ ذِكْرُكُمْ» در این کتاب قصه شما بود و به یاد شما بودیم، آیا توجه کرده‌اید؟ تعقل در این جا به معنای آن است که انسان را دعوت کند به آنچه قصه اوست و با آن رابطه برقرار کند، به ارتباط آیه با انسان توجه کنید، اشاره می‌کند که من قصه شما را در این کتاب گفتم، آیا فکر کرده‌اید؟ به چه فکر می‌کنید؟ «أفلا تعقلون» به این‌که اگر تعقل کنید قصه خودتان را در این کتاب پیدا می‌کنید؛ به راستی این کتاب چیست؟ آیا جز این است که وقتی انسان با قرآن ارتباط پیدا می‌کند عملاً در آغوش خدا جای می‌گیرد؟ آیا چنین اتفاقی و حضوری، شدنی نیست؟

آقای بحرینیان: بنابر آنچه گفته شد؛ خدا با انسان در قرآن هم‌زمان شده و این هم‌زمانی بدین معناست که من با خدا خودم را در قرآن می‌یابم، گویا کمی پیچیدگی دارد که انسان هم نمی‌فهمد، هم احساس خوبی است. استاد طاهرزاده: چنانچه ملاحظه می‌فرمایید سخن در این مورد زیاد است. به این فکر کنیم که «بالحق» و به نور قرآن به سوی قرآن برویم که باید در این مورد سخن گفت و اگر خدا مدد نکند و خودمان را از پیش‌فرض‌های خودساخته خالی نکنیم، هیچ توجهی به ما نمی‌کند، زمانی که رجوع ما به قرآن را در عین خالی‌بودن مان دید، ان‌شاءالله لبریزمان می‌کند. به حکم «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»، «إِلَى اللَّهِ» که حکایت هیچ بودن ما می‌باشد، ولی به سوی او. ان‌شاءالله به محضر قرآن می‌رویم در حالی‌که هیچ نیستیم. بعضی مواقع آیه را نمی‌فهمیم، به آیه نظر می‌کنیم، می‌یابیم بهتر از ترجمه با ما حرف می‌زند، اساتید می‌فرمودند: قرآن که فارسی است، یک فکری باید برای نهج‌البلاغه کرد که حقیقتاً عربی است، جای بحث دارد که «بالحق»، حاضرشدن در دنیایی است که دنیای حق است، چه برکاتی دارد. گاهی فکر می‌کنم تمام مسائل انسان‌های بزرگی که ابتدا به بن‌بست رسیده‌اند و تنها با ارتباط با قرآن برطرف می‌شود، چه ارتباطی بوده؟! امید است در جلسات آینده در این رابطه نکاتی پیش آید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته